

اشاره: مقاله حاضر نقدی است از مایکل باولر (Michael bowler) بر کتاب هرمنوتیک دیالکتیک گادامر (Gadamer's Dialectical Hermeneutics) نوشته لورن بارتلد (lauren Barthold) که در ۱۴۲ صفحه در سال ۲۰۰۹ منتشر شده است.

کتاب ماه فلسفه

در مطالعه هرمنوتیک دیالکتیک گادامر، بارتلد^۱ حداقل سه وظیفه فلسفی و تحقیقی مهم را که باید به آنها توجه کرد، نشان می‌دهد: اول این که او مفهوم هرمنوتیک دیالکتیک گادامر را در ارتباط با مطالعات گادامر در مورد افلاطون و ارسطو علی‌الخصوص با توجه به مطالعه‌ای که پایه‌هایی برای اخلاق دیالکتیکی گادامری ارائه می‌دهد، توسعه می‌دهد.

دوم این که او معتقد است این مفهوم از هرمنوتیک دیالکتیک و اخلاق - که در رسالت اول باید کاملاً روشن شود- در بحث‌های مربوط به برنشتاین^۲، واترهاوزر^۳ و دیگران بدون توجه به این که آیا هرمنوتیک در اشکال نسبی‌گرایی، جبریت و یا واقعیت‌گرایی قرار دارد و یا نه، و همچنین بدون توجه به این که این موضوع اهمیت اخلاقی دارد یا نه، باید مورد توجه قرار گیرد.

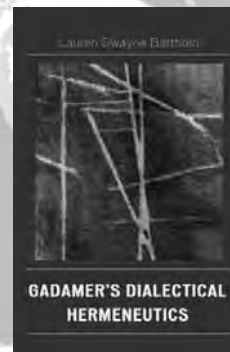
و در آخر او تلاش می‌کند که پایه‌های اخلاق دیالکتیک گادامر را در تحلیلش از فرآیند گفتگو، و تحلیل دو مفهوم مهم و ضروری وحدت و تفوق خوبی^۴ صورت‌بندی کند.

من اعتقاد دارم که تحلیل‌های بارتلد در تشریح سه وظیفه بالا جذاب و روشن است. در فصل اول او بازتاب تحلیل گادامر را در دیالکتیک افلاطونی، و ارتباط ضروری‌اش را در جدایی‌تئوری و عمل بررسی می‌کند. در فصل دوم محاسبات گادامر را در مورد نقش مشخصی که تئوری و عمل در اخلاق ارسطو و فلسفه عملی بازی می‌کند نشان می‌دهد. در فصل سوم بارتلد جدایی بین تئوری و عمل را در مدل‌های جدید دانش و شناخت نشان می‌دهد و تلاش گادامر را در برگشت به آرای افلاطون و ارسطو در جهت کامل کردن تفاوت تئوری و عمل در درک هرمنوتیک نشان می‌دهد.

این سه فصل همگی به سادگی خوانده می‌شوند و هر سه شامل راهکارهایی برای علاقه‌مندان به این سؤال است که هرمنوتیک دیالکتیک چگونه است؟ و چه طور می‌تواند از آن چیزی که به عنوان نسبی‌گرایی، جبریت و واقع‌گرایی تاریخی شناخته می‌شود، جدا باشد؟ به هر حال من فکر می‌کنم که او واقعاً به درستی پیشنهاد می‌کند که درک وحدت و تفوق خوبی برای ما،^۵ نشان می‌دهد که مفهوم خوبی از حیطة تمایلات ما، اعتقادات ما، ارزش‌های ما و... فراتر می‌رود و در چارچوب‌بندی اخلاق دیالکتیکی مؤثر است. بنابراین او نشان می‌دهد که خوانندگان گادامر می‌توانند با مطالعه نظرات او در مورد هر موضوع به شناخت درستی برسند. قبل از این که با دیدگاه انتقادی به این موضوع توجه کنم، باید تأکید کنم که هرمنوتیک دیالکتیکی گادامر کتاب جذابی برای خوانندگان است. جهت‌گیری تبیین‌های بارتلد از گادامر به‌طور جدی قابل بحث است. مخصوصاً مطالعاتی که او روی موضوع وحدت گفتگویی و نقش خوبی برای ما نشان می‌دهد. بحث از نظریه‌های این کتاب در میان اندیشمندان هنوز تمام نشده

هرمنوتیک دیالکتیک گادامر

ترجمه هما محمدی*





بارتولد

در نظر گادامر، استدلال اخلاقی امری تفسیری نیست.

من گادامر را به عنوان فردی واقع‌گرا و ضد متافیزیک می‌شناسم

است و تلاش می‌کند فراتر از خوانش‌های تئوپراگماتیک حرکت کند، به گونه‌ای که بارتولد اعتقاد دارد که وحدت گفتگویی، به معنی ضرورت هرمنوتیکی دیالکتیک تفوق خوبی است.

این موضوع از تمامی هنجارهای تاریخی که باعث شکل‌گیری مفهوم «خوبی برای ما» می‌شوند، و آنچه که در واقعیت به عنوان خوبی درست می‌شود، فراتر می‌رود. به عبارت دیگر در همه شناخت‌ها - که شامل درک خوبی برای ما نیز می‌شود - ما باید حرکت خود را تا نقطه‌نهایی طی کنیم، در حالی که نقطه‌نهایی ممکن است اصلاً وجود نداشته باشد و می‌تواند هیچ‌گاه نیز به دست نیاید.

بر طبق نظر بارتولد اخلاق دیالکتیک هرمنوتیک، از شکل‌گیری اخلاق زمینه‌ای در شناخت و هنجارهای موقت ما، تمایلات و اعتقادات و ارزش‌های ما جلوگیری می‌کند. در حالی که در همان زمان این واقعیت که خوبی برای ما از لحاظ تاریخی و متنی موقعیت یافته است وجود دارد. به هر حال این موضوع به ما کمک می‌کند که از خطر قرار گرفتن در معرض دیدگاه ابزارگرایی در زندگی که به‌طور جدی توسط آرنست^۶ مورد انتقاد قرار گرفته است، در امان باشیم. بنابراین در نظر بارتولد ظهور اخلاقی هرمنوتیک دیالکتیک گادامر این است که انسان‌ها وظیفه زندگی کردن در بین امور ماورایی و امور فطری، امور جهانی و خاص، و هم‌چنین امور مبهم و امور قطعی را دارند؛ و این که باید به یک طرف این تقابل‌ها امتیاز دهند، تا آنها را به موقعیت ذره‌ای - پایین تر از خدا - کاهش دهند [در صورت توجه به امور فطری و مبهم] و یا آنها را به موقعیت خدایان رفعت دهند. [در صورت توجه به امور ماورایی، جهانی، و امور قطعی] به نظر می‌رسد که هرمنوتیک جز ارزش‌های زندگی در امور ماورایی است و ذره‌ای شدن لازمه زندگی طولانی در جهت تکامل است.

به عبارت دیگر بارتولد معتقد است اخلاق زمینه‌ای در سوژه فردگرا و خودمتکی نشان می‌دهد که این سوژه نیازهای لازم برای داشتن اخلاق دیالکتیک را - که شامل دیگران متناقض می‌شود - دارد. این نیازها هم شامل امور فطری - با آنچه در نگه داشتن آن تلاش می‌کنیم - و هم شامل امور ماورایی - آنچه ما در ورای فهم درک می‌کنیم - می‌شود. کتاب بارتولد در این رابطه از سهم فلسفی مهمی - در بحثی که امتیازات اخلاق دیالکتیک می‌تواند این کار را در سنت تئوپراگماتیک فراهم کند - برخوردار است.

به هر حال در تفسیر ابزارهای اخلاقی هرمنوتیک گادامر توسط بارتولد، ایراداتی وجود دارد. در این زمینه توجه من به تحلیل‌های بارتولد در مورد نقش خوبی در تفکر گادامر است. شاخص این علایق این است که او در تحلیل‌هایش تفوق خوبی را به عنوان امور ماورایی می‌شناسد.

بارتولد در روشن کردن معنای این جمله که «تفوق خوبی به عنوان امری ماورایی است» به تفوق خوبی در ارتباط با «خوبی برای ما»، و خوبی‌ای که با مفهوم قطعی «خوبی برای ما» ارتباط دارد اشاره می‌کند. او به شرایط ضروری برای امکان درک هرمنوتیکی و همچنین اشارات منطبق با شرایط و موقعیت توجه می‌کند، و معتقد است که درک هرمنوتیکی درکی اخلاقی است. برای مثال کریستوفر اسمیت^۷ و رادلف برنت^۸ هر تفسیری از اخلاق را به مباحث گادامر نسبت می‌دهند

و به نقل از اسمیت معتقدند که در نظر گادامر، استدلال اخلاقی امری تفسیری نیست؛ و بر عکس او می‌خواهد تفسیر را به عنوان درک اولیه اخلاقی که تنها در ارتباط با تفوق خوبی ممکن است، معرفی کند. بنابراین موضوع این سؤال است: نقشی که خوبی در محاسبات هرمنوتیکی گادامر بازی می‌کند چیست؟

در فصل آخر کتاب، بارتولد تلاش می‌کند در مورد ضرورت اخلاق دیالکتیکی، تفوق خوبی در محاسبات هرمنوتیکی، و درک هرمنوتیکال گادامر بحث کند. من قصد دارم سؤالاتی در مورد محاسبات گادامر مطرح کنم. اما این موضوع به تبیین مفهوم بارتولد از تفوق خوبی نیاز دارد.

بارتولد می‌گوید: آنچه من در مورد جهت‌گیری تئوپراگماتیک هرمنوتیک دیالکتیکی گادامر اشاره می‌کنم، یک مفهوم روشن از تفوق خوبی ارائه می‌دهد. او بیان می‌کند که یک فرض تلویحی و ناگفته در همه گفتگوها وجود دارد که ما باید آن را نقطه‌نهایی گفتگو بدانیم. بارتولد در ادامه اشاره می‌کند: «من گادامر را به عنوان فردی واقع‌گرا و ضد متافیزیک می‌شناسم که به رد خوبی به عنوان eidos می‌پردازد. اما این شناخت از گادامر ایده‌آل است. زیرا این شناخت هرگز قابل دستیابی نیست. پس ایده، فی نفسه و بدون ارتباط با واقعیت وجود دارد. ویلیام جیمز می‌گوید: خوبی به عنوان معیار ایده‌آلی که در طبیعت به‌طور منظم وجود دارد عمل می‌کند.»

هیچ‌کس نباید انکار کند که گادامر مفهوم خوبی به عنوان eidos را رد می‌کند. بارتولد به‌طور دقیق می‌گوید: اگر خوب به عنوان ایده‌آل منظم و پراگماتیک - مثل یک فرض تلویحی - درک شود، و اگر بدانیم چه تفاوت‌هایی مفهوم تفوق خوبی را به عنوان فرض تلویحی و ناگفته از تعصبات در منظر گادامر متفاوت می‌کند، منظور اسمیت روشن‌تر می‌شود. به عبارت دیگر: اگر این مفهوم - تفوق خوبی - جزء تعصبات است، پس این تعصبات بر اساس تفسیر و درک هرمنوتیکی بر طبق نظر گادامر نیست.

او در نهایت امر در ارائه نظرات خود به آرای رورتی^۹ ارجاع می‌دهد تا شیوه‌ای را که به کمک آن تفوق خوبی می‌تواند به روش مورد علاقه او عمل کند بیان کند. «به نظر می‌رسد رورتی در بیان مفهوم ایده‌آل به این امر توجه دارد که برنامه‌های مربوط به آینده، تنها زمانی که ما قادر به تفکر ورای اهدافمان در مورد چیزهای بزرگتر از زندگی خودمان باشیم، ساخته می‌شوند. هم‌چنان که او خودش اشاره می‌کند، ابهام قابل توجه مفهوم ایده‌آل، انسان را به شناخت روش‌های جدید تفکر و زندگی وادار می‌کند. در این اشاره ابهام ایده‌آل، به ما در حرکت به سمت خوب بودن کمک می‌کند.»

سپس به این امر توجه می‌کند که: هرمنوتیک دیالکتیک گادامر نشان می‌دهد که عمل انسان، زمانی که قصد رسیدن به اهداف گیج‌کننده و مبهم را داشته باشد، بهتر است. چون اهداف ما را به ورای محدودیت لحظات تشویق می‌کند. اگر ما تنها یک هدف خاص داریم، هیچ محلی برای خلق، ریسک تغییر،... و درک و فهم وجود ندارد.

خوبی در هرمنوتیک گادامر تنها به عنوان فرض تلویحی و ناگفته به کار نمی‌رود، بلکه در بیان مفهوم مبهم و گیج‌کننده‌ای که اعمال ما به عنوان امری ایده‌آل و منظم برای دستیابی به وحدت گفتگویی



رورتی

رورتی در بیان مفهوم ایده‌آل به این امر توجه دارد که بر نامه‌های مربوط به آینده، تنها زمانی که ما قادر به تفکر ورای اهدافمان در مورد چیزهای بزرگتر از زندگی خودمان باشیم، ساخته می‌شوند.

وابسته است. این مجموعه تفاوت، اهداف گادامر را با رورتی در موضوع مورد نظر نشان می‌دهد. زمانی که او می‌گوید «من شاید با او (رورتی) موافق باشم در آنچه برای مفهوم خوبی در نظر داریم؛ و این که حقیقت آن است که ما هرگز برای فهمیدن آن چه برای ما بدون جستجوی خوبی یا حداقل داشتن آن در ذهن وجود دارد، تحقیق نخواهیم کرد.» این تفاوت به خوبی نشان داده می‌شود.

چه چیزی با علاقه گادامر در درک هرمنوتیکی همراه است؟ درک در نظر گادامر توسط هستی برتر و هستی فروتر مشخص می‌شود که به‌طور دقیق به این سؤال که چرا مفهوم معرفت شناختی دانش به عنوان حقیقت یا دروغ و یا درست و غلط نمی‌تواند حیطه معنایی درک را نشان دهد، جواب می‌دهند. هم‌چنین به این سؤال که چرا گادامر اصرار دارد و تلاش می‌کند سنت و تعصب را با کمک رویکرد دیگری که می‌خواهد سنت و تعصب را با توجه به عینیت از بین ببرد، مورد نقد قرار دهد.

در نظر گادامر درک انتقادی خوبی در داخل سلسله‌ای از بهترین‌ها و بدترین‌ها قرار دارد تا جایی که انتقاد شامل تعیین اینکه آیا چیزی - در این مورد سنت و تعصب - بهتر یا بدتر از چیز دیگر است یا نه، می‌شود. به علاوه این موضوع نشان می‌دهد که چرا در درک هرمنوتیکی فرد باید همیشه در درون سنت‌ها باشد و به کمک تعصب‌های خود هدایت شود و برای تعیین برتر و بدتر به مقایسه این دو احتیاج دارد. نه سنت و نه تعصب هیچ کدام به تنهایی نمی‌توانند درک شوند.

در پایان ما باید مفهوم درک هرمنوتیک گادامر را در اصطلاح وحدت و خلق به گونه‌ای مناسب شکل دهیم. خلق و تولد ضرورتاً به وسیله مفاهیم بدتر یا خوب‌تر شکل می‌گیرد. مثلاً فرد می‌تواند فعل تولد را به عنوان موجود زشت و بدقواره‌ای در نظر بگیرد و این که این موجود بدقواره موجودی است که از موهبت خلقت کامل کمتر بهره‌مند شده است. این امر به ما کمک می‌کند تا تمایز ارسطو را بین phronemos و شخصی که صرفاً باهوش است بفهمیم. بنابراین وحدت، ارتباط مستقیمی به درک هرمنوتیکی ندارد.

در بخش نتیجه‌گیری کتاب من فکر می‌کنم که بارتلد در کتاب خود قصد دارد فلسفه نئوپراگماتیسم را - دقیق‌تر از آنچه تا کنون در مورد آن گفته شده است - توضیح دهد. و علاقه خود را به برخورداری از بینش نئوپراگماتیسم نشان دهد. مهم‌تر و فراتر از آن چه بارتلد می‌گوید، بسیاری از فصول اخیر کتاب شامل بررسی دقیق جنبه‌های خوانش گادامر از افلاطون و ارسطو است که علی‌الخصوص در ارتباط بین هرمنوتیک و دیالکتیک قابل تحقیق و بررسی است. به هر حال من اعتقاد دارم که تلاش‌های بارتلد در مطالعه اخلاق دیالکتیکی در هرمنوتیک گادامر ناموفق است.

پی‌نوشت‌ها

- | | |
|-------------------|---------------------------|
| 5. good for us. | * mohammadi_h63@yahoo.com |
| 6. arendt. | 1. barthold. |
| 7. esmit. | 2. bernstain. |
| 8. rudolf bernet. | 3. wachterhauser. |
| 9. rorty. | 4. good beyond being. |

از طریق خلق، ریسک، تغییر و درک دارد نقش ضروری دارد. بارتلد تلاش می‌کند وحدت درک هرمنوتیک به معنای فرض تلویحی و ناگفته مفهوم تفوق خوبی را ارائه کند. این مفهوم مبهم و گیج‌کننده است، بنابراین به هر کسی اجازه می‌دهد که آن را بدون مفهوم قطعی «خوبی برای ما» در نظر بگیرد. به هر حال ابهام زدایی به ما امکان می‌دهد که به درک جدید و اخلاق امر «خوبی برای ما» دست یابیم.

این ابهام زدایی ممکن است نتیجه تلاش برای در نظر گرفتن اصل هرمنوتیک باشد. در این مورد می‌توان به نقش هرمنوتیک گادامر در پراگماتیسم معاصر با توجه به امور اخلاق فنی اشاره کرد. اما با توجه به نظرات اسامیت من تصور می‌کنم که عقل اخلاقی بارتلد تفسیری است. به عبارت دیگر: محاسبات عمل‌گرا / وحیانی تفوق خوبی و اخلاق دیالکتیکی سوژه، امری هرمنوتیکی است. چون به فرض تلویحی و ناگفته و همین‌طور نیاز به داشتن نقطه‌نهایی - که عمل گفتگویی را برای دست‌یابی به انسجام در تلاش‌هایمان در جهت درک مفهوم مبهم و گیج‌کننده تفوق خوبی یاری می‌کند - اشاره می‌کند.

بدبختانه بازتاب درک رورتی در تفوق خوبی با محاسبات گادامر از مفهوم خوبی متفاوت است. گادامر در نظر می‌گیرد که «مشکل سوالات اسطوره‌ای افلاطون در مورد خوبی شامل همان چیزی است که ارسطو بعداً به عنوان شکل قابل‌قیاس خوبی می‌شناسد. راز وحدت قیاس پذیر خوبی این نیست که خوبی خودش مبهم و گیج‌کننده است. هم‌چنان که گادامر اشاره می‌کند چیزی که بین مفهوم خوبی در واقعیت عینی و ماهیت خوبی تعادل ایجاد می‌کند، وجود ندارد؛ اما خود خوبی در وجود داشتن این‌گونه عمل می‌کند. ماهیت خوبی در واقعیت است و از هر خوبی خاص و مشخص فراتر می‌رود. روشی که گادامر خوبی را در ارتباط با خیر خاص تعریف می‌کند، با نظر بارتلد متفاوت است.

بنابراین برای بارتلد این تعادل بیشتر توسط خلق خلاقانه وحدت با دیگران به وجود می‌آید، تا حیطه مفهومی خوبی برای ما به وسیله درک آن چه به‌طور ضروری با مفهوم تفوق خوبی سازگار شده است، مشخص شود. به هر حال درک سنتی مفاهیم افلاطون در مورد eidos در ارتباط با واقعیت محسوس متناقض است. به عبارت دیگر: درک واقعیت محسوس مبهم است.

از سوی دیگر گادامر افلاطون را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت قرائت می‌کند. تعالی خوبی شامل این واقعیت است که خوبی امری متداوم است. خوبی وحدتی است که در امور گوناگون و چند نسخه‌ای وجود دارد و یا وحدتی است که در تفاوت‌ها شکل می‌گیرد. این وحدت روابط متقابلی را - که به‌طور ضروری بین هر چیزی که خوب است وجود دارد - شکل می‌دهد. این‌گونه است که هر چیز خوبی به دلیل وجود برتر بودن، خوب است، هم‌چنان که مفهوم خوبی نشان می‌دهد. بنابراین خوبی در هر چیزی قابل‌قیاس با خوبی در جهت رفتار سلسله بی‌شمار کامل چیزها به سمت تکامل است، اما برای تأکید بر این تفاوت‌ها اشتباه است اگر زنجیره تفاوت‌ها را به عنوان امور مبهم و گیج‌کننده‌ای که نمی‌توانند پایه‌هایی برای اندازه‌گیری باشند در نظر بگیریم. زنجیره تفاوت‌ها نه فقط امور مبهم و گیج‌کننده، بلکه وحدت غیر قابل‌تعیین شده و تعیین شده‌ای است. در واقع ابهام زدایی فی‌نفسه زنجیره‌ای از تفاوت‌ها است که به‌طور مشخص به زنجیره خوبی